



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُ قُلُوسَ اللَّهِ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ

شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا

لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶)﴾

احتجاج‌های سه‌گانه این بخش بر اساس محاوره است نه احتجاج ابتدایی. قانون محاوره ادب خاص خود را دارد

اولاً. با عاطفه و جاذبه همراه است ثانیاً. زیرا با مخاطبی همراه هست که قصد هدایت او را دارد. در این حجت سوم

مانند حجت اول و دوم از آن مبادی حق کمک گرفته شده است. بالاخره قیاس چه به صورت اقترانی، چه به

صورت استثنایی بخواهد تقریر بشود مبادی او باید روشن باشد. مورد قبول باشد. معقول باشد و مقبول. در جریان

هدایت این اصول مقبول است و معقول. که حقی در عالم وجود دارد. اینطور نیست که حق در عالم وجود نداشته

باشد. باری به هر جهت باشد و این حقی که در عالم وجود دارد مطلوب هست یعنی فطرت انسان، طبع انسان،

ساختار انسان او را می‌پذیرد و اگر احیاناً کسی بیراهه می‌رود از باب خطای در تطبیق است. آن را حق می‌داند.

حالا اگر کسی عمرش را در يك راهی صرف کرده است برای اینکه آن را به عنوان يك کار خیر تلقی کرده است.

حالا در تشخیص اشتباه کرده است مطلب دیگر است. پس حق هم موجود است در عالم اولاً. هم مطلوب است

ثانیاً. و هم مجهول است ثالثاً. اینطور نیست که در همه مسائل حق معلوم باشد، در همه گرایش‌ها حق معلوم باشد،

در همهٔ مکتب‌ها معلوم باشد، به صورت شفاف و بدیهی که حق با کدام مکتب است در همهٔ عمل‌ها هم حق بودن برخی‌ها شفاف باشد، اینطور نیست. پس حق مجهول است ثالثاً. راه رسیدن به حق در عالم وجود دارد رابعاً. اینچنین نیست که حق در عالم موجود باشد، مطلوب باشد و انسان در جستجوی او هست ولی راه نیست. چنین چیزی برای کسانی که مبدا را قبول کردند برهان‌شان، حد وسط‌شان این است که این کار مخالف حکمت است. مخالف حکمت است که حق را خدا بیافریند، موجود باشد و گرایش به حق را در نهاد انسان‌ها تعبیه بکند، مطلوب باشد و راه رسیدن به او مجهول باشد، ولی دسترسی ممکن نباشد. معما باشد در عالم این نیست. این با عنایت الهی، با حکمت خدا سازگار نیست و اگر قبل از بحث معرفت حق باشد، توحید باشد و خداشناسی باشد آنهایی که معاذالله کاری با مبدا ندارند این را به عنوان يك مقدمهٔ حدسی قبول می‌کنند. نه مقدمهٔ برهانی. می‌گویند عالم دارد، حالا یا به طبیعت اسناد می‌هند یا به علل و عوامل دیگر می‌گویند عالم منظم است. چطور اگر يك میکروبی، يك ویروسی، يك دردی را پیدا، کشف کردند تمام نیروها را بسیج می‌کنند تا دارویش را کشف بکنند اگر به اینها بگویید آقا این همین‌جوری هست اصلاً بی‌دارو است، بی‌درمان است. اصلاً باورشان نمی‌شود. می‌گویند مگر يك چیزی ممکن است دارو نداشته باشد. ممکن است يك مرض در عالم باشد درمان پذیر نباشد. تمام نیروها را بسیج می‌کنند برای کشفش، معلوم می‌شود معتقدند يك نظمی در عالم هست دیگر. حالا باید به آن ناظم پی ببرند و متأسفانه پی نمی‌برند مطلبی دیگر است. پس برای موحد این مقدمهٔ برهانی است زیرا با حکمت خدا سازگار نیست. برای ملحد می‌تواند برهانی باشد روی مقدمهٔ حدسی که این با نظم عالم هماهنگ نیست. پس راهی هست، می‌ماند راهنما. آن راهنما کیه؟ پس الحق موجود، الحق مطلوب، والطريق إليه مجهول والوصول إليه ممكن لابد له من الهادي. آن هادی کیه؟ این سه، چهار مقدمه و مبدا مطوی که برخی از اینها بدهند بعضی‌ها بالقوة القریبة من الفعل بدهند اینها در این احتجاج دخیلند لذا

از هادی سخن به میان آمده است نه از وجود حق، نه از مطلوب بودن حق، نه از مجهول بودن راه، نه از امکان وصول. از آن چهار مقدمه سخنی به میان نیامده. اینها مطوی است. یا بدیهی است یا بالقوة القریبة من الفعل بدیهی است. سخن از هادی است. ك هادی کیه؟ مثل اینکه در حجت اولی سخن از رازق بود برای اینکه رزق معلوم بود در سخن از حجت دوم سخن از مُبداء و معید بود برای اینکه اصل خلقت که مشخص است. اعاده‌اش هم طبق براهین قبلی معلوم شد که بالاخره اگر معادی نباشد عالم چیز باطلی است هر کس هر کاری کرد، کرد دیگر. اگر يك حسابی نباشد، يك کتابی نباشد، يك بهشت و دوزخی نباشد، يك پاداش و کیفری نباشد هر که هر کاری کرد، کرد. عادل و ظالم می‌شود سواء. موحد و ملحد می‌شود سواء. برهان قرآن کریم هم این است که ﴿أَفَجْعَلِ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۱</sup> اگر معادی نباشد معاذالله، موحد و ملحد یکسانند. عادل و ظالم یکسانند. چون هر دو می‌میرند، معدوم می‌شوند و لا میز فی الأعدام من حیث العدم. حالا معدوم که شدند اگر موحد معدوم شد ملحد هم معدوم شد عادل هم معدوم شد ظالم هم معدوم شد بین اینها امتیازی نیست که. اگر معادی نباشد معاذالله عادل و ظالم علی السواءند. مجرم و متقی علی السواءند. ﴿أَفَجْعَلِ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۲</sup> سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون<sup>۳</sup> خب طبق آن براهین پس مسئله معاد می‌شود ضروری. منتها دنبال معین جستجو می‌کنند که کی زمامدار معاد است در این حجت سوم هم همینطور است طبق آن سه، چهار مقدمه، تمام آن راه‌ها روشن است. عمده هادی است. می‌فرماید ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾<sup>۴</sup> این يك بخش، بخش دیگر این است که ما يك وقتی هدایت علمی می‌خواهیم که می‌خواهیم بفهمیم این مطلب ریاضی

۱ - سوره القلم، آیات ۳۶ و ۳۵.

۲ - سوره القلم، آیات ۳۶ و ۳۵.

۳ - سوره الجاثیه، آیه ۲۱.

۴ - سوره یونس، آیه ۳۵.

چه جور حل می شود این مطلب طبیعی چه جور حل می شود این مطلب پزشکی چه جور حل می شود. اینجا جای «أنظر إلى ما قال» است. انسان به مطلب علمی کار دارد. حالا گوینده اش هر کسی می خواهد باشد. ما با قائل که کار نداریم، با قول کار داریم. اینجا «أنظر إلى ما قال» است. يك وقتی سخن از هدایت است، سخن از پیروی است، سخن از سرسپردن است، سخن از پذیرش رهبری و زمامداری است، اینجا «أنظر إلى ما قال»<sup>۱</sup> وانظر إلى من قال. حرف را خوب نگاه بکن يك، بین کی گفته؟ این همان بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) است که در ذیل آیه سوره عبس است. مرحوم کلینی نقل کرد و غالب شما هم این احادیث شریف را مستحضرید. آنجا که حضرت، خدای سبحان فرمود ﴿فليُنظر الإنسان إلى طعامه﴾ انسان نگاه کند به غذای خودش غذایی که می خورد ببیند این غذا چیست. آنجا این حدیث نورانی را مرحوم کلینی نقل کرده ذیل این آیه. که وجود مبارك امام معصوم (سلام الله علیه) فرمود ﴿فليُنظر الإنسان إلى طعامه﴾<sup>۲</sup> هم طعام ظاهر را شامل می شود که حلال است، حرام است، سودمند است، زیانبار است، سمی است، غیر سمی است. هم طعام باطن و غذای باطن را شامل می شود ای «فليُنظر الإنسان إلى علمه يأخذ عَمَّنْ يأخذ» این علمی که می گیرد از کی می گیرد. حرف را از کی می شنود. چون می خواهد برابر این حرف حرکت بکند دیگر. ببیند از کی می گیرد. این طعام روح را از کی می گیرد. «فليُنظر الإنسان إلى طعامه أي إلى علمه يأخذ عَمَّنْ يأخذ»<sup>۳</sup> پس هم «أنظر إلى ما قال» هم أنظر إلى من قال. اینجا است که آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که آنهایی که گفتند لاحکم إلاّ الله فرمود «كلمة حقٍ يراد بها باطل»<sup>۴</sup> يك وقت است انسان

۱ - غرر الحکم، ص ۵۸.

۲ - سوره عبس، آیه ۲۴.

۳ - ر.ک، الکافی، ج ۱، ص ۴۹.

۴ - نهج البلاغة، حکمت ۱۹۸.

بحث‌های توحیدی دارد بله خب همه می‌گویند ﴿إِنَّ الْحَكَمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup> خدای سبحان فرمود تنها حاکم جهان خداست خب این سخنی است حق. هر کس این سخن را می‌گوید کلام خدا را دارد برای دیگران بازگو می‌کند و حق است. يك وقتی چهار تا خوارج پشت سر حضرت امیر این شعار را می‌دهند که لا حکم إلا لله حضرت فرمود «کلمة حقٍ يراد بها باطل»<sup>۲</sup> شما منظورتان این نیست که حاکم حقیقی خداست. منظورتان این است که حکومت من باطل است. حکومتی در کار نیست. اینجا است که فرمود «کلمة حقٍ يراد بها الباطل» در اینگونه از موارد هم «أنظر إلى ما قال»<sup>۳</sup> هم انظر إلى من قال. چون شما می‌خواهید عمل بکنید، راه بیفتید، دنبال کی می‌خواهید راه بیفتید. اگر يك معادله ریاضی را کسی دارد يك جدولی را دارد برای شما حل می‌کند بسیار خوب چه کار دارید حالا که این آقا کیه، يك بیماری را دارد تشخیص می‌دهد حالا شما چه کار دارید این آقا کیه. شما که نمی‌خواهید پیروی و حرکت کنید که. يك وقتی می‌خواهید کارهای سیاسی‌تان، اجتماعی‌تان، تعلیم و تربیت‌تان را به روال او هماهنگ کنید اینجا هم «أنظر إلى ما قال» هم أنظر إلى من قال. در این بخش ذات اقدس اله می‌فرماید تنها کسی که مردم را به مقصد می‌رساند و تمام آن امور چهار، پنجگانه را به عهده دارد خداست. و اگر اولیای الهی، معصومان، اهل بیت (علیهم الصلاة وعلیهم السلام) مصداق تنزیلی این آیه‌اند برای این که اینها حرف خدا را می‌زنند از خودشان که ندارند که. اینها در مسائل دینی همه‌شان مثل وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اند که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ اینطور نیست که معاذالله از خودشان بگویند که. خب اگر کسی معصوم شد یا «حسین منی و أنا من حسین»

۱ - سورة الأنعام، آیه ۵۷.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۱۹۸.

۳ - غرر الحکم، ص ۵۸.

شد یا «أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة»<sup>۱</sup> شد یا «أنا و علیُّ من نفسٍ واحد»<sup>۲</sup> شد. بالآخره يك روحند. یا آنطوری که در زیارت جامعه کبیره آمده است که شما همه‌تان يك نورید بالآخره همه‌شان در این مجموعه ﴿وما ينطق عن الهوى﴾ \* إن هو إلاَّ وحیُّ یوحى﴾<sup>۳</sup> است. در مسائل اعتقادی، در مسائل دینی، در مسائل شریعت و منهاج بالآخره حرف خدا را می‌گویند نه از خودشان می‌گویند، نه از دیگری می‌گویند.

سؤال: يك بار فرمودید اگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بخواهد به صورت کتاب در پیاید قرآن می‌شود؟ خب همان است دیگر. ائمه دیگر هم همین جورند؟ جواب: بله چون اینها، در همین زیارت جامعه کبیره دارد که شما يك نور بودید حالا اینجا چهارده نفرند. واقعی اینهاست که يك نور دیگر فرمود شما نور واحد بودید، حقیقت واحد بودید، حالا در نشئه کثرت به چهارده تن ظهور کردید. يك حقیقت است. حالا اگر این است چند تا روایت ذیل همین آیه است که لابد ملاحظه فرمودید که ما مردم را به حق دعوت می‌کنیم احتیاجی نداریم که از دیگران کمک بگیریم فقط از خدا مدد می‌گیریم. خب پس منظور از هادی تنها هدایت علمی نیست که با «أنظر إلى ما قال»<sup>۴</sup> تأمین بشود. هدایت‌های علمی و عملی هست که در هدایت‌های علمی و عملی هم «أنظر إلى ما قال» هم أنظر إلى من قال.

مطلب دیگر آن است که برخی‌ها ممکن است که به يك حقّی سخن بگویند اما معتقد نیستند. در بحث‌های قبلی هم ملاحظه فرمودید که عقیده، آن گره دوم است نه گره اول. يك وقت است يك کسی عالمانه حرف می‌زند ولی باور ندارد. این عقد اول را دارد. قضیه را عقد می‌گویند برای اینکه بین موضوع و محمول گره خورده است. وقتی کسی

۱ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

۲ - ر.ک بحار النوار، ج ۳۸، ص ۱۸۸.

۳ - سوره النجم، آیات ۴ و ۳.

۴ - غرر الحکم، ص ۵۸.

می‌گوید الف، باء است. این «است» گرهی است که موضوع و محمول را به هم می‌بندد. اینکه در منطق ملاحظه فرمودید: و تسمی القضية عقداً. سرّش همین است. برای اینکه بین موضوع و محمول گره خورده. اینها در محدوده علم است. يك عالم متدین محصول این علم را با جان خود گره می‌زند می‌شود معتقد. این را بهش می‌گویند عقیده. این می‌شود عالم با عمل. برای اینکه علم را به جان خود گره زد. باور کرد، چون گره زد این جان همراه علم است الا نور<sup>۱</sup> یقذفه الله فی قلب من یشاء برخی‌ها فقط همان گره اول را دارند، یعنی بین موضوع و محمول را خوب رابطه برقرار می‌کنند خوب سخنرانی می‌کنند، حرف می‌زنند، کتاب می‌نویسند، اما باور نکردند. خب پس اگر کسی متکلم بالحق باشد، باور نکند یا باورش خیلی ضعیف باشد به عمل صالح منتهی نشود، یا به عمل برسد ولی عملش منافقانه باشد، هیچ کدام از اینها هدایت به حق نیست. برای اینکه باطل راهی به سوی حق نیست. حق يك راه خاص خودش را دارد و از راه مخصوص که صراط مستقیم است طی می‌شود، می‌گذرد، تنها کسی به حق دعوت می‌کند که به حق معتقد باشد، برابر حق عمل بکند و عملش هم خالصانه باشد و دعوتش هم خالصانه باشد. بالذات ذات اقدس اله است که خودش علی صراط مستقیم است ﴿إِنَّ رَبِّيَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup> یعنی کارهای خدا مستقیم است. او بر منهاج عدل رفتار می‌کند ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup> کار ذات اقدس اله حق است، عدل است ﴿إِنَّ رَبِّيَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ است و مانند آن. چنین مبدهی اگر انسان‌های کامل را پیروارند گذشته از اینکه مردم را از نظر هدایت به معنای ارائه طریق راهنمایی می‌کنند هدایت به معنای ایصال به مطلوب را هم به عهده دارند اینها را به مقصد می‌رساند. این همان هدایتی است که در سوره مبارکه نور بیان کرده فرمود ﴿إِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾<sup>۳</sup> یا در سوره

۱ - سوره هود، آیه ۵۶.

۲ - سوره الکهف، آیه ۴۹.

۳ - سوره النور، آیه ۵۴.

صف، تغابن، در سوره تغابن فرمود ﴿وَمَنْ يَوْمَنَ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾<sup>۱</sup> اگر کسی به خدا ایمان بیاورد خدا قلبش را هدایت می‌کند. این هدایت که هدایت تشریعی نیست چون هدایت تشریعی همان است که ﴿هَدَىٰ لِلنَّاسِ﴾<sup>۲</sup> است و این شخص فهمید و پذیرفت و عمل کرد و مؤمن شد. فرمود پاداش ایمان شما این است که شما را به مقصد می‌رساند. اصلاً از گناه بدتان می‌آید. به مقصد می‌رسید، بتدریج یکی پس از دیگری برای شما روشن می‌شود. اینها در دورن دل انسان‌ها به صورت مطوی هست. انبیا(علیهم‌السلام) که «يَتَّبِعُوا لَكُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»<sup>۳</sup> اند این چیزها را می‌شکافند. يك مقدار گرد و غبار را، خاكها را برطرف می‌کنند به انسان نشان می‌دهند می‌گویند اینها هست یا نه؟ می‌گوید بله هست. می‌گویند حالا که این مبادی را قبول کردی هادی اینها کیه؟ اینچنین نیست که مبادی و مقدمات را از خارج به بشر بیاموزانند تا بشر بگوید که، در کلّ واحد بگوید هذا أوّل الکلام هذا أوّل الکلام هذا أوّل الکلام. الحق موجود أم لا؟ هذا أوّل الکلام. الحق مطلوب أم لا؟ هذا أوّل الکلام. الحق مجهول أم لا؟ هذا أوّل الکلام. الطريق إلى الحق مجهول. هذا أوّل الکلام. اینها نیست همه اینها بدیهی است برای مردم. و اگر احیاناً شفاف نیست برای این که يك مقدار غفلت رویش را گرفته. این تعلیم‌ها و این موعظه‌هایی که انبیا(علیهم‌السلام) دارند کارش این است که این گرد و غبار را رفت و رو می‌کنند «يَتَّبِعُوا لَكُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» می‌شود آن دفينه‌ها و آن گنجینه‌های درونی روشن می‌شود. حالا که روشن شد اینها را شکوفا می‌کنند چه جوری شکوفا می‌کنند؟ يك چیزی را ضميمه اینها می‌کنند نتیجه می‌دهد. اینکه می‌گویند سؤال و جواب اثر دارد همین است. اینها زمینه را فراهم می‌کنند تا از طرف وحی الهی يك چیزهایی ضميمه این بشود و اینها بازده خوبی داشته باشد. این احتجاج‌ها این سِمَت را دارند. لذا با جاذبه همراه

۱ - سوره التغابن، آیه ۱۱.

۲ - سوره البقره، آیه ۱۸۵.

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱.



است. به عنوان سؤال و جواب همراه است از يك سو، تعیین و تکلیف نمی‌کنند نمی‌گویند حتماً این را قبول بکنید، لفظی را می‌گویند که معنایش این است که حتماً این را قبول بکنید. ولی آن «حتماً قبول بکنید» را نمی‌گویند. يك کلمه‌ای می‌گویند که پیامش قبول حتمی است ولی آهنگش آهنگ انتخاب است مثل ﴿وَإِنَّا وَإِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۱</sup> خب وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این دیگر علی بینة من الله بود خدا به او گفت ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۲</sup> اما در مقام گفتگو و محاوره به مشرکان حجاز می‌فرماید بالآخره یا حق با ماست یا با شما دیگر. یا ما هدایتیم یا شما. یا ما با ضلالتیم یا با شما. این ادب محاوره است که با جاذبه و عاطفه همراه است ﴿إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ اینجا هم همین است. اینجا فرمود به اینکه ﴿مَنْ يَهْدِ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى﴾ اینجا دیگر جای أَحَق نیست به حسب ظاهر. اینجا جای حتمی است اینجا جای قطعی است یعنی کسی که بالذات هدایت بکند بالضروره او هادی است. او هم مقدم است. اما نمی‌فرماید بالضروره، نمی‌فرماید قطعاً، نمی‌فرماید حتماً، می‌فرماید به اینکه این أَحَق است یا نه؟ یعنی انتخابش با شماست شما کدام را ترجیح می‌دهید. وقتی انسان بهل باطنش، به درون این نه باطن مصطلح، يك مقدار تدبّر می‌کند می‌گوید این افعَل، افعَل تعیینی است نه تفضیلی. یعنی خود طرف می‌فهمد. منتها لفظش لفظ ترجیح است که انتخاب با شماست. کدام را انتخاب می‌کنید. با لفظ ترجیح ذکر می‌کند ولی معنا تعیین است نه ترجیح. مثل همان افعَل تفضیل سوره احزاب ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ این یعنی حتماً نه یعنی رجحاناً. اگر افعَل تعیین را به جای افعَل تفضیل به کار ببرند یعنی حتمی است و اگر افعَل تفضیل را به جای افعَل تعیین به کار ببرند یعنی اینجا جای عاطفه و جاذبه و نرم‌رفتاری و نرم‌خویی و با گذشت و با ادای محاوره همراه است. وگرنه در بحثهای علمی کسی مسامحه نمی‌کند. که

۱ - سوره نساء، آیه ۲۴.

۲ - سوره الحج، آیه ۶۷.

بنابراین خود طرف می‌فهمد که این افعِل، افعَل تعیین است منتها مثل آن، اینجا ﴿إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ از همین قبیل است. منتها با ادب محاوره همراه است. اینجا فرمود ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾ بعد در پایان فرمود ﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۱</sup> مبدا خیال کنید که این همه‌جا تخییر است همه‌جا بالاخره حرف نهایی این است چه جور شما دارید حکم می‌کنید؟ ادب گفتگو يك حساب است آن پیام قاطع حساب دیگر است. بعد هم فرمود به این‌که ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا﴾<sup>۲</sup> اینها در مسائل علمی ظن مداراند. در مسائل عملی هوس محورند. در سوره مبارکه نجم به هر دو قسمت اشاره کرده است. آیه ۲۳ سوره مبارکه نجم این است ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَائُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَما تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾<sup>۳</sup> اینها در بخش‌های علمی برابر با گمان حرکت می‌کنند نه جزم و یقین. در بحث‌های عملی برابر با عقل عملی و محبت الهی و امثال اینها حرکت نمی‌کنند برابر با هوسند. پس عده‌ای متحرك بالهوس اند. حیوان این است نه متحرك بالإرادة. متحرك بالإرادة انسان است. اگر اراده درست معنا بشود. حیوان متحرك بالهوس است. یعنی آنجایی که يك حیوان لگد می‌اندازد دلیلی ندارد. آنجایی که به يك علفی حمله می‌کند دلیلی ندارد. از او سؤال بکنید که خب بالاخره این علف که مال صاحب نیست، مال این باغ نیست، مال جای دیگر است. می‌گوید من چه کار دارم که علف کجا است، مال کیه، من چه کار دارم این جایی که لگد زدم این ظرفی است بلوری. من لگدم را می‌زنم خب این متحرك بالهوس است و اگر کسی خواست این بیان نورانی امام باقر (سلام الله علیه) که به جابر فرمود خودتان را بر قرآن عرضه کنید همین است یعنی در بحث‌های اصولی ملاحظه فرمودید برای تشخیص حجیت خبر واحد چه معارض

۱ - سوره یونس، آیه ۳۵.

۲ - سوره یونس، آیه ۳۶.

۳ - سوره النجم، آیه ۲۳.

داشته باشد چه نداشته باشد انسان باید روایت را بر قرآن عرضه کند چون مثل قرآن کسی حرف نمی زند و اما مثل روایت حرف می زنند. در آنجا نفرمودند اگر يك روايتی مخالف با قرآن بود فاضربه علی الجدار. اینجا هم محترمانه به آنها گفتند اگر دیدید کارهایتان مخالف با قرآن است، مطابق با قرآن نیست سرتان را به دیوار بکوبید. این عرض بر قرآن معنایش همین است دیگر. اگر سرت را به دیوار کوبیدی کم کم چهار تا قطره اشک می ریزی و روبراه می شوی. خب خودت را عرضه کن بر قرآن. اگر مخالف قرآن بودی چه کار بکن فاضربه علی الجدار دیگر. و این آدم را می سازد. یکی دو بار که سرش را به دیوار بزند تنهایی، کم کم تربیت می شود. خب پس بنابراین اینکه واقع کسی می گوید که من هرچه دلم می خواهد می کنم این همین است دیگر. این اینچنین نیست که قرآن بخواند مثلاً يك کسی را سب و لعن بکند، فحش بگوید که، اینکه می فرماید ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾<sup>۱</sup> اینها متحرك بالهوس اند نه متحرك بالاراده. این کسی که می گوید من هر چه دلم می خواهد می کنم. هر چه دلم بخواند می گویم همین است. فرمود اینها در مسائل نظری، علم و قطعی ندارند فقط گرفتار مظنه اند. در مسائل عملی هم برابر هوس کار می کنند ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ در بخش های علمی. ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾<sup>۲</sup> در بخش های عملی. آن وقت کارشان هم تنها این نیست که مثلاً حالا بگویند من این مد را دوست دارم چون می پسندم، این بازی را دوست دارم، این طرز زندگی را دوست دارم تنها در این جاها خلاصه نمی شود تا ما بگوییم مثلاً مسائل شخصی است و قابل اغماض است. اینها دست به کشتار می زنند برابر ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ و برابر ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾<sup>۳</sup>. در آیه ۷۰ سوره مبارکه مائده این است که ﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قَالُوا لَئِنْ لَمْ نَرْسَلْ إِلَيْكَ رَسُولًا قَدْ كُنَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>۴</sup> اینها متحرك بالهوس اند نه متحرك بالاراده.

۱ - سوره الفرقان، آیه ۴۴.

۲ - سوره النجم، آیه ۲۳.

۳ - سوره النجم، آیه ۲۳.

فريقاً يقتلون<sup>۱</sup> هر وقت انبيا آمدند حرف‌هایی زدند، معارفی آوردند که مطابق با هوس اينها نبود يك عدّه را تكذيب می‌کردند، يك عدّه را هم می‌كشتند. در تفسیر المنار می‌گويد كه استاد من يعنى محمد عبدو وقتى سفرى كرده بود به اروپا بعضى از بزرگترین فلاسفه، فلسفه‌دان‌های علم اخلاق اروپا گفتند الآن سخن از اخلاق و دين در اروپا خبرى نيست. دين اينها همان قوه است يعنى ﴿قد أفلح اليوم من استعلى﴾<sup>۲</sup> آن وقت به شيخ عبدو گفته بودند با گذشت جنگ جهانی اول و دوم و اين جنگ‌های خانمانسوز ويرانگر خاورميانه كه هر روز استكبار جهانی مخصوصاً آمريكا و انگليس راه می‌اندازند همین است كه اگر يك چیزی مطابق با هوس اينها نبود ﴿فريقاً كذبوا و فريقاً يقتلون﴾ تا آنجایی كه می‌توانند می‌جنگند نشد كه می‌گویند اين حرف‌ها ارتجاع است. اينها بنا بر اين متحرك به هوسند نه متحرك بالاراده. در اين بخش از محل بحث فرمود ﴿و ما يتبع أكثرهم إلا ظناً﴾ اين تنوين ﴿ظناً﴾ تنوين تكير است برای تحقير. آخر بعضی از ظنون است كه قابل اعتناست. انسان زحمت كشيده، تلاش كرده، بالاخره از راه‌های دور يك مظنه‌ای پيدا كرده. بعضی از ظنون است كه دم دستی است. اين تنوين تكير، تقليل، تحقير ﴿ظناً﴾ برای همین است. صرف يك گمان. آن هم گمان عالمانه نه. ﴿و ما يتبع أكثرهم إلا ظناً﴾<sup>۳</sup> آن اقلی كه اين ظن هم ندارند بلكه جزم برخلاف دارند منتها ﴿و جحدوا بها و استيقنتها أنفسهم ظلماً﴾<sup>۴</sup> و كذا و كذا است. آنها مستكبرانه اين كار را می‌كنند. اما اكثریشان اين اينند. بعد فرمود ﴿إنّ الظنّ لا يغني من الحق شيئاً﴾<sup>۵</sup> ما گفتيم شما به حق بايد دعوت بشويد. حق موجود است. حق مطلوب است. حق مجهول است. راه رسيدنش ممكن است. هاديانی هم هستند.

۱ - سورة المائدة، آيه ۷۰.

۲ - سورة طه، آيه ۶۴.

۳ - سورة يونس، آيه ۳۶.

۴ - سورة النمل، آيه ۱۴.

۵ - سورة يونس، آيه ۳۶.

این پنج اصل را به شما گفتیم. شما قبول دارید حق موجود است. قبول دارید حق مطلوب است. قبول دارید مجهول است، شفاف نیست. قبول دارید باید به دنبالش رفت. اما خودتان را معیار تشخیص قرار می‌دهید و مظنه‌تان را راهنما می‌دانید و میل‌تان را هم میزان الحقیقه. هرچه گمان کردید این می‌شود تشخیص. هرچه مطابق با میل شماست می‌شود میزان الحقیقه. این می‌بینید دماسنج چه کار می‌کند این دما سنج روشن می‌کند که درجه حرارت چقدر است دیگر. این طب سنج همین کار را می‌کند. فرمود این هوس شما مثل دماست، دماسنج است. این میزان الحقیقه است هر چه مطابق میل شما بود می‌شود حق. هرچه مطابق میل شما نبود می‌شود باطل. بنابراین شما با این معیار حرکت کردید چیزی هم گیرتان نیامده ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup> شما را بی‌نیاز نمی‌کند. آن کسی که به دنبال حق حرکت کرده حالا شده غنی. چون حق را دارد، به همراه دارد «و طاعته غناء»<sup>۲</sup> اگر کسی پیروی حق کرده است: إِنَّ الْعِلْمَ يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، إِنَّ الْقُرْآنَ يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، إِنَّ السُّنَّةَ يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، إِنَّ حُجَّتَ اللَّهِ تَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا و اما ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ اگر کسی تابع وحی بود، تابع برهان بود، تابع قرآن بود، تابع سنت معصومین بود یعنی من الحق شیئاً. می‌شود «طاعته غناء» نشد خسر الدنيا و الآخرة فرمود ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ بعد فرمود در بخش‌های علمی هرچه، کاری کردید خدا علیم است، در بخش‌های عملی هرچه کردید خدا علیم است ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾<sup>۳</sup> مطلب دیگر این است که اینکه فرمود ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ﴾<sup>۴</sup> یعنی خودش نیازمند به اهتداست. تا هدایت بشود وگرنه مهتدی نیست. این اطلاقش شامل هر دو گروه می‌شود. آن شامل، اطلاق ﴿أَمَّنْ لَا يَهْدَىٰ﴾. این ﴿لَا يَهْدَىٰ﴾ یعنی ذاتاً مهتدی نیست. یا

۱ - سوره یونس، آیه ۳۶.

۲ - الإقبال، ص ۷۰۹.

۳ - سوره یونس، آیه ۳۶.

۴ - سوره یونس، آیه ۳۵.

اصلاً مهتدی نشود می شود صَم و وَثَن. یا مهتدی بالغیر است مثل فرشتگان و قدیسین بشر و امثال ذلك. لذا آن مستثنا منه مطلق است این مستثنا قسم خاص را استثنا می کند و بین مستثنا و مستثنا منه هم هماهنگی است. ﴿أَمَّنْ لَا يَهْدِي﴾ یعنی لایهتدی. این موجود، این معبود شما مهتدی نیست یا اصلاً مهتدی نیست مثل صَم و وَثَن. یا مهتدی هست بالغیر آن داخل در ﴿إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾ است. بنابراین آنی که مهتدی نیست یا اصلاً مهتدی نشود یا مهتدی بشود بالغیر هیچکدام از اینها معبود نیستند. زیرا اینها بالقول المطلق لایملکون لأنفسهم نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیوَتاً و لا نشوراً. آن آیاتی که فرمود اینها ﴿يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> ﴿لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ضَرّاً و لا نفعاً و لا يملكون موتاً و لا حیاة و لا نشوراً﴾<sup>۲</sup> که این مطلق است که. اینطور نیست که شامل ملائکه یا قدیسین بشر نشود که. آنها هم لایملکون لأنفسهم نفعاً، لایملک لنفسی نفعاً و لا ضرراً. وجود مبارك رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که از همه آنها کاملتر است همین دعا را می خواند که من به تو پناه می برم، استغفار می کنم استغفار بنده ای که ﴿لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیاتاً و لا نشوراً﴾<sup>۳</sup> بنابراین آن مستثنا منه مطلق است و يك قسمش در مستثنا استثنا شده است. و هر دو قسم را در بر می گیرد و آنهایی که مثل صَم و وَثَن اند اینها در آن عدم اهتدایشان باقی اند. يك بیانی سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) دارد که هدایت هم با «لام» استعمال، متعدی می شود هم با «إلی». اینچنین نیست که اگر با «لام» متعدی شد به معنی تعلیل باشد این سخن حق است ولی نکته تعبیر چیه؟ نکته تعبیر در جایی که هدایت را با «إلی» ذکر می کنند بیان مقصد است. نکته تعبیر در جایی که با «لام» ذکر می شود تقویت و ؟ تعلیل است نه لام برای تعلیل باشد تا اشکال ایشان وارد بشود. ایشان فرمود آن جایی هم که هدایت با «لام» استعمال می شود معنای

۱ - سوره یونس، آیه ۱۸.

۲ - سوره الفرقان، آیه ۳.

۳ - الأقبال، ص ۶۲۸.

خاص خودش را دارد نه اینکه «لام» برای تعلیل باشد این بیان حق است اما این تفنّن در تعبیر، این تفاوت در تعبیر بنا بر رعایت آن نکات مستور است.

والحمد لله ربّ العالمین